

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

فبروری ۲۰۰۲

نویسنده: مرجان کمال

تاریخ ترجمه و نشر سه شنبه ۱۶ اگست ۲۰۲۲

مترجم: فریده نوری

کودکان نیمه شب از سلمان رشدی

(Les enfants de minuit de Salman Rushdie)

ای خدا آن دختر شب ها کجاست

آشنای این دل تنها کجاست



سلمان رشدی نماینده شناخته شده در ردیف طولانی نویسندگان هندو - پاکستانی (indo-pakistanais)، زبان انگلیسی ست. زبان انگلیسی به صورت رسمی جای زبان فارسی را مانند

lingua franca (زبان مشترک) توسط فرمان یک مشاور معاون پادشاه، Macaulay در سال ۱۸۳۵ گرفت.

فلهذا این تعویض، تجدد و نو سازی کشور را هم از نقطه نظر اداری و هم از نقطه نظر انکشاف زیربنا هائی که تا آن دم ناموجود بود، نیز با خود همراه داشت.

و داستان نویسی به زبان انگلیسی نمایان و پدیدار شد، از سال ۱۷۹۴، تبعید شدگان در ایرلند به درجه های مختلف شاهد نگرانی هائی در مواجه شدن و یا رو برو شدن نویسندگان شان با دنیای بیگانه و سلطه جو، غرب مدرن بودند.

نویسنده "کودکان نیمه شب"، در ماه جون سال ۱۹۴۷ در کشمیر، چند هفته بعد از استقلال هند، متولد شد.

نویسنده قسمت اعظم تحصیل خود را در پوهنتون معتبر انگلستان به اتمام رسانید. وی از پوهنتون کامبریج (Cambridge) دیپلوم تاریخ به دست آورد، و سر انجام بعد از یک گذر کوتاه به پاکستان، به صورت قطعی در لندن، در جائیکه والدینش مهاجرت کرده بودند، مسکن گزین شد.

این داستان قصه یک شخصی را که فقط در زمان استقلال کشورش هند متولد شده است و همچنان راه های را که خودش و کشور اصلی اش در مدت سی سال پیموده است، ترسیم می کند.

سعی خواهد شد تا تصویری در مورد بهتر شدن و باز تاب یافتن دنیا و همچنین شیوه و روش ای که توسط آن نویسنده به تدریج خود را می سازد، روشنی انداخته شود.

در ابتدا می کوشم تا با مطالعه این اثر، تولد دنیا، بعداً خواهیم دید تقاطع یا عبور از قصه ای که رخ داده است و بالاخره نشان داده خواهد شد که چطور دلالت می کند به یک دنیای پیوندی یا دو رگه (اختلاط نژاد) که در آن وراثت و توتّه توتّه شدن چگونه عمل می کند.

تولد یک دنیا:

مطالعه داستان "کودکان نیمه شب" برای ما یک موضوع ای را که دارای متن مشخص می باشد، ارائه می کند، و اجازه می دهد تا یک تعداد خصوصیت های این اثر را شناسایی نموده تا بتوانیم از آن یک تعبیر معین و مشخص داشته باشیم.

موضوع داستان "کودکان نیمه شب"، شرح حال یا زندگی نامه (autobiographie) از یک طرف و از طرف دیگر، قسماً تشریح یا روشن نمودن عنوان که دلالت می کند به قصه فرد اصلی، سالم سینای (Salem Sinai)، که داستان خودش که تولدش دقیقاً به تاریخ و به ساعت معین نیمه شب،

در هنگام استقلال هند به وقوع پیوسته است، را قصه می کند. و همزمان بودن این دو واقعه یک رابطه را بین تولد یک ملت مستقل و قهرمان داستان برقرار می کند.

بود نبود....، من در بمبئی تولد شدم. نی درست نیست، نباید تاریخ را فراموش کرد:
من در زایشگاه داکتر نرلیکار (Narlikar)، به تاریخ پانزده اگست ۱۹۴۷ تولد شدم.
و ساعت؟ ساعت تولد نیز اهمیت دارد. درست است: در شب. نی، بسیار مهم است
که دقیق باشیم.، در نیمه شب که دقیقاً ساعت زنگ زد. بازوهای ساعت دیواری
در همان دقایق شب برای استقبال من با هم یکجا شدند، زیرا از برکت استبداد مخفی و
اسرار آمیز ساعت دیواری خوش برخورد و خوش مشرب، من به صورت مرموز
و اسرار آمیز با تاریخ زنجیر و زولانه شدم، و تقدیر من جز لاینفک کشورم گردید و به
آن بسته شدم. به تعقیب آن، در این مدت سی سال ایکه گذشت، هیچ نوع فرار از آن نداشتم.
من بسیار تنگاتنگ به تقدیر آمیخته و ممزوج شدم. در خوبترین حالت، یک نوع درگیر
ماندن بسیار خطرناک. و در آن زمان، من حتی نمی توانستم بینی خود را پاک کنم.

همچنین برای ما مشخص شده است که این داستان از زمان تولد تا به «سی سال که به تعقیب آن می
آید»، دوام می کند. این جا، به یک عنصر مهم دیگر داستان می رسمیم، که از آن زمان به بعد برای ما
آورده می شود. در حقیقت بعداً ما خواهیم دانست که قصه گو، در حالیکه به سن سی و یک سالگی
رسیده است، و صاحب و راوی این داستان می باشد، زندگی خود را به قسم یک حکایت، و خود را با
شهرزاد مقایسه نموده تا مجال آن را یابد که داستان خود را به پیشواز الهه پدما – Padma
Déesse قصه نماید.

فلذا این معلومات بالای منشأ و مبداء داستان، مقصد فوری و تعبیر آن دارای یک اهمیت عمده می
باشد.

در حقیقت، این مشخص کننده یا تعیین کننده ست از یک طرف با پا فشاری به بیان این که: ما می دانیم
که داستان یک شخص خواهد بود که تا حال بینی خود را پاک کرده نمی تواند، پس نمی داند که وی را

چه کرده است، قصه کردن از دید عین شخص، وقتیکه وی مطلع شد و یا دانست - و از طرف دیگر، با حضور یک «افسانه گوی متخصص»، عکس العمل ها در مقابل داستان که توسط افسانه گو به تدریج که داستان پیش می رود تفسیر و تشریح می گردد.

از طرف دیگر افسانه گو مشخص می سازد که « باید همه را گفت»، پس در عین زمان هم داستان را نقل کرد و هم تمام چیز هائی را که به طریقهٔ اعتراف نمودن و به صورت شفاف به دست آمده: با چشم دید یک شخص راضی یا قانع نشوید، بلکه تمام چیز های را که دانسته شده با صراحت بیان کنید.

بالاخره مطالعهٔ این داستان به ما دو عنصر اساسی در این داستان را نشان می دهد، برتری خارق العاده، و جادویی یا مافوق طبیعی در یک داستانی که هیچ نوع جزئیات را حذف نمی کند و توضیحات می دهد، با دقت و واقع بینانه تمام عناصری دنیا را که در آن اشاره شده است، بیان می کند.

این دلالت می کند به یک واقعیت سحر آمیز، به عبارهٔ دیگر ملاقات یا برخورد عناصر واقعاً "واقع بینانه"، که در یک واقعیت سیاسی و اجتماعی مستقر گردیده است و عناصریکه به عاریت گرفته شده از دنیای افسانهٔ پریان و خیال بافی جنون آمیز، یک دنیای موازی که در آنجا زمان و مکان به یک منطق دیگر جواب می دهد، مثلیکه میشل Michel Renouard (ادبیات هندی به زبان انگلیسی) تعریف می کند.

فلهذا این اثر خاص رشدی به یک اندازه تعیین کنندهٔ تعبیری است که می توانیم مراجعه کنیم به یک راه حل مجازی که سبب ظاهر شدن مشکلات در ریفرانس متن واقعی می گردد: چیزی که گفته شد آیا درست است و یا دلالت می کند به یک شیوه یا طریقهٔ بیان قضایا؟

به بهانهٔ یک شهادت وفادارانه از حقایق، آیا سوال به نمایش گذاشتن یک چشم دید بی نهایت شخصی از دنیا (که جای را برای وهم و خیالی و یا جادویی یک نیروی مؤثر که حق نقل قول دارد)، خالی نمی کند؟

چه نوع چشم دید از دنیا به جا می ماند؟ تلاش می کنم که بالای عناصر متن برای تدارک و تهیهٔ این اثر روشنی انداخته شود.

و اما آغاز داستان:

ادامه دارد...